



زمان سروصدای زیادی ایجاد کرد، اما او حالا می‌گوید: «آن زمان اوضاع بسیار پیچیده و سردرگم‌کننده بود.»

افول و صعود دوباره

زندگی پیچیده است. صحبت درباره‌ی یک جایزه اسکار دوم بدون یادآوری جایزه اول او مشکل است، همان‌طور که شما نمی‌توانید درباره‌ی «بروتالیست» بدون صحبت حداقل درباره‌ی یهودیت چیز زیادی بگویید. از او می‌پرسیم، می‌خواهد چه چیزی بعد از او بماند؟ می‌گوید: «کارم.» «باین حال حرفه‌ی او پس از اسکار آن چیزی نبود که انتظار داشت. درحالی‌که او در کانون توجه بود، برای یافتن پروژه‌های باکیفیت تلاش می‌کرد و فیلم‌های پرفروش هم به گروه خونی او نمی‌خورد («کینگ کنگ» پتر جکسون، موفق‌ترین فیلم او در گیشه است).

او از آن زمان درباره‌ی مبارزه با افسردگی صحبت کرده است. در سال ۲۰۰۷، او قلعه‌ی استون‌بارن، یک ساختمان تاریخی فرسوده در شمال نیویورک را خریداری کرد که هفت سال را با وسواس زیاد صرف بازسازی آن کرد. «بخش زیادی از انرژی و پول را صرف آن کردم. خیلی دردناک بود اما درعین حال واقعاً ارزشش را داشت.» برودی هنوز در دهه‌ی ۲۰۱۰ یک ستاره فعال سینما بود. او همچنین به این نقطه رسیده بود که هر فیلم جدی هم که بازی می‌کرد، همچنان به‌خاطر شهرتی که از قبل داشت، شناخته

بودند. «همیشه چیزی درونی در مورد آدرین وجود داشت که به‌من این احساس را می‌داد که هرگز او را کاملاً نخواهم شناخت، اما او انرژی فوق‌العاده‌ای به فیلم آورد.»

در میان فیلمسازان، برودی به‌عنوان یک همکار نمونه شناخته می‌شود: با استعداد، سختکوش و تأثیرگذار. وقتی پولانسکی او را در «پیانست» انتخاب کرد، آمادگی طولانی سخت و کاهش وزن قابل توجهی را پشت سر گذاشت. عملکرد او شایسته تحسین بود.

اولین اسکار برای پیانست

دو دهه‌ی بعد صنعت فیلمسازی تکامل یافت. به‌نظر می‌رسد برودی در مورد مسئله پولانسکی که در سال ۱۹۷۸ پس از اعتراف به تعرض به یک دختر ۱۳ ساله از ایالات متحده گریخت، حرف‌هایی دارد اما تمایلی به پرداختن به آن‌ها ندارد. وقتی از او پرسیده شد که آیا دوباره با پولانسکی کار خواهد کرد، او پاسخ می‌دهد: «در حال حاضر پاسخ دادن به این سوال خیلی پیچیده است. واقعاً سخت است.»

بعد نوبت به شش اسکار در مارس ۲۰۰۳ رسید. یک ائتلاف به سرکردگی آمریکا سه روز قبل به عراق حمله کرده بود. برودی با گرفتن جایزه اسکارش، صحبت‌هایش را با این جملات به پایان برد: «به هر کسی باور دارید؛ خدا باشد یا الله، او مرا قبح شماس،» حرف‌هایش سنجنیده و حساب‌شده بود. صحبت‌هایش در آن

«در اولین برخورد ناخوشایند آنورا یا الیگارش روسی، رابطه‌ای آغاز می‌شود که می‌تواند زندگی آنی را متحول کند. باین حال شان بیکر، نویسنده و کارگردان، به داستان‌های پریان نمی‌پردازد. مشابه فیلم تحسین‌شده‌اش؛ «پروژه فلوریدا» که کودکانی در حال بزرگ‌شدن در فقر در نزدیکی دنیای دیزنی به تصویر کشیده می‌شوند. «آنورا» هم جذاب و هم دلرباست. شخصیت این فیلم تا انتها به‌عنوان یک راز باقی می‌ماند که این انتخابی عمدی توسط بیکر است. من معمولاً در داستان‌هایم روی زمان حال تمرکز می‌کنم و در مورد پس‌زمینه‌ها زیاد توضیح نمی‌دهم. باین حال برخی از جزئیات را در کار می‌آورم. به‌عنوان مثال آنی یک نسل اولی روس، قومی از یک کشور پسا شوروی است. مادرش زمانی که او نوجوان بود مهاجرت کرد و به‌نظر می‌رسد آنی، نان‌آور اصلی خانواده باشد.

«کمی بیشتر درباره‌ی رابطه‌ی میان آنی و ایوان یا وائیا پسر یک روس ثروتمند صحبت کنیم. منظورم این است که به‌نظر می‌رسد آن‌ها بین داشتن یک رابطه‌ی کاملاً مبادله‌گرانه‌ی تماماً تجاری و بعد از آن نوع دیگری از رابطه، تغییر می‌کنند. آیا رابطه‌ای واقعی میان آنی و ایوان وجود دارد؟

باور دارم که چنین رابطه‌ای میان شان هست. منظورم این است که ایوان ۲۱ ساله و آنی ۲۳ ساله است. هر دو آنها جوان هستند. فکر می‌کنم آنی، او را فردی جذاب و با مزه می‌داند که زندگی‌ای دارد که آنی در آرزویش است. من با مایکی مدیسون که نقش آنی را در فیلم بازی می‌کند، بحث‌های زیادی درباره‌ی این موضوع داشتیم که جایگاه ایوان در زندگی آنی کجاست و وقتی آن‌ها ناگهانی و بدون برنامه‌ریزی در وگاس ازدواج می‌کنند، آیا واقعاً عاشق ایوان بود یا نه و هر دو ما به این نتیجه رسیدیم که ممکن است آنی در آن لحظه عاشق او نبوده باشد، اما این پتانسیل را داشت.

«من نقل قولی از همسران سامانتا کوآن که همچنین تهیه‌کننده این فیلم است، خواندم که گفته بود، شما همیشه به مردم و موقعیت‌هایی کشیده می‌شوید که مردم به آن‌ها توجهی نمی‌کنند. این صحبت چه ارتباطی با «آنورا» و کار کلی شما دارد؟

باید از او بپرسم که این یعنی چه؟ نمی‌دانم. فکر می‌کنم او به موضوع فیلم‌های من اشاره می‌کند که شاید این موضوعی است که به‌اندازه‌ی موضوعات دیگر در فیلم و تلویزیون ایالات متحده پوشش داده نمی‌شود.

می‌شد و تعداد کمی از فیلم‌هایی که او در آن‌ها بازی کرد، او را به وجد می‌آورد. «واقعیت یک بازیگر این است که او فقط می‌تواند کاری را تفسیر کند که به او پیشنهاد شده. در بازیگری، شما به دیگران متکی هستید.» در اوایل کارش او را با رابرت دنیرو مقایسه کرده بودند. اما دنیرو، مارتین اسکورسیزی را برای خلق نقش‌های تعیین‌کننده حرفه‌ای خود داشت. اما برای برودی نزدیک‌ترین مربی، وس اندرسون بود که اغلب او را برای فیلم‌هایش انتخاب کرد. باین حال بازیگری که تشنه‌ی آثار تاریخی جدی است، به چیزی بیش از حمایت فقط وس اندرسون نیاز داشت.

کمی بعد از تمام‌کردن کارش روی قلعه استون‌بارن، او دست از بازیگری کشید. «من اعلام نکردم که بازنشسته شده‌ام. اما کناره گرفتم.» در این دوران دوری، در عوض نقاشی می‌کرد. کارهایی به سبک اندی وارهول می‌کشید. او می‌گوید که عاشق استقلال بود، (اشاره می‌کند که او همچنین فروش هم داشت). او فقط بعد از این‌که پارتنرش جورجینا چپمن-طراح مد-او را متقاعد کرد که کاری را انجام دهد که واقعاً عاشقش است، نظرش را عوض کرد. دوباره به پیشنهادهای بازی در فیلم‌ها جواب مثبت داد. در سریال‌های «پیکو بلاندرز» و «جانشرینی» به‌عنوان بازیگر مهمان حضور یافت.

در ۲۰۲۱ وقتی ادجرتون قرار بود در «بروتالیست» به ایفای نقش بپردازد، برودی در لندن سر فیلمبرداری «بین چگونه می‌یونند» بود؛ فیلمی کم‌دی-معمایی به سبک آگاتا کریستی که همچنین سرشه رونان هم در آن بازی می‌کرد. وقتی با کارگردان تام جورج صحبت کردم، او به من گفت که سلام گرمش را به برودی برسانم، او داستان برعطوفتی درباره‌ی کمال‌گرای بازیگر تعریف کرد و به تعهد او در بازیگری اشاره کرد که در نهایت کاری که انجام می‌داند عالی از آب در آمد.

سرا‌انجام، تاریخچه خانوادگی و سال‌ها ناامیدی حرفه‌ای اش در نهایت به کار در «بروتالیست» رسید. نمی‌توانم به این فکر نکنم که او برای ایفای این نقش در این فیلم مرارت زیادی کشید. مثل سنگ‌ریزه‌ای در کفش، این نقش هم برایش آزار دهنده بود. فیلم «پیانست» هم همین‌طور بود. بلخند می‌زند. «خب، همیشه سنگ‌ریزه‌ای در کفش برای ساختن فیلم‌های مستقل وجود دارد، زیرا زمان بسیار محدودی دارید. بنابراین فشار می‌آورد، اما این فشار می‌تواند چیز خاصی را به همراه داشته باشد.»

در فیلم زندگی‌نامه‌ای آینده برودی، بردن دومین اسکار، یک پایان عالی است. او می‌گوید: «اما فیلم زندگی نیست. مدتی طولانی، این جایزه برای من قابل دستیابی نبود.» او تأکید می‌کند که او در مورد جوایز صحبت نمی‌کند. این به‌معنای فرصتی برای انجام کارهایی است که او آن‌ها را ارزشمند می‌داند، اما فرصتش را نداشته «چون من هنوز آرزویی دارم که برآورده نشده است. اشتیاق برای کاری که شایسته احترام است.»

تاریخچه خانوادگی و سال‌ها ناامیدی حرفه‌ای اش در نهایت به کار در «بروتالیست» رسید. نمی‌توانم به این فکر نکنم که او برای ایفای این نقش در این فیلم مرارت زیادی کشید. مثل سنگ‌ریزه‌ای در کفش، این نقش هم برایش آزار دهنده بود.

«و آن‌ها درباره‌ی زندگی کارگران جنسی و مردم در حاشیه‌ی بعضی جهات است؟

این‌طور حدس می‌زنم. من تا حالا هشت فیلم ساخته‌ام و هفت تایی آن‌ها بر این موضوع متمرکز است؛ شما می‌توانید بگویید خرده‌فرهنگ‌ها یا جوامع به حاشیه رانده شده. من دوست دارم آنها را به‌عنوان افرادی ببینم که به‌دنبال رؤیای آمریکایی هستند، اما به‌احتی به آن دسترسی ندارند. آن‌ها شاید یک مهاجر غیرقانونی هستند، یا شاید زندگی یا سبک زندگی‌ای دارند که انگ غیرمنصفانه به آن زده می‌شود، بنابراین آن‌ها باید راه‌های دیگری برای تحقق رؤیای آمریکایی بیابند.

«شان، شما مسیری غیرمتعارف در هالیوود داشتید و توقعات آن شهر را به چالش کشیدید. در وهله اول چه چیزی باعث شد که فیلم بسازید؟

خب من از وقتی پنج‌ساله بودم عاشق فیلم بودم، یعنی زمانی که مادرم با رفتن به کتابخانه‌ی محلی - جایی در سنترال جرسی- آن‌ها را به من معرفی کرد. آنجا بود که کلیپ‌هایی از فیلم‌های هیولایی یونیورسال از دهه‌ی ۱۹۳۰ را نمایش می‌دادند. بنابراین اساساً «دراکولا از گور برخاسته است»، سپس سکانس آسیاب بادی در حال سوختن در پایان نسخه ۱۹۳۱ «فرانکنشتاین» جیمز ویل، تأثیر زیادی روی من گذاشت و باعث الهام من شد. صبح روز بعد به مادرم گفتم که می‌خواهم فیلم بسازم. سپس «جنگ ستارگان»، سال بعد اکران شد و از آن نقطه به‌بعد، دچار کلیشه‌ی بچه‌ای شده بودم که فیلم‌های سوپر هشت می‌ساخت، به‌سمت فیلم‌های وی‌اچ‌اس رفت، در نهایت به مدرسه فیلمسازی رفته، فارغ‌التحصیل شدم و سعی کردم اولین فیلم بلندم را بسازم.

«چه جالب شما از پنج یا شش سالگی می‌دانستید که می‌خواهید فیلم بسازید؟

بله، دقیقاً. حالا تمرکزم خیلی عوض شده است. زیاد در معرض سینمای جهان نبودم، البته با فیلم‌های پرفروش هالیوود و فیلم‌های جریان اصلی مواجه شدم و به دانشگاه نیویورک رفته، با این فکر که قرار است روزی «جان سخت» یا «پلیس اهتی» دیگری را بسازم. فکر می‌کنم چهار سالی بود که در منهنتم بودم که تمرکزم تغییر کرد.

«شما در جاهایی که به‌تصویر کشیده‌اید نگاهی دارید که هرچقدر هم آن مکان‌ها کثیف، مخروبه یا ساده باشد، می‌توان آن را نشان داد و شما می‌توانید زیبایی را در آن‌ها بیابید.

من و مدیران خارق‌العاده‌ی عکاسی و فیلمبرداری‌ام، تحت‌تأثیر سنت طولانی فیلم‌های رئالیستی اجتماعی هستیم. باین حال احساس می‌کنم که بسیاری از این فیلم‌ها بیش از حد تیره و تار و از نظر بصری، خاکستری شده‌اند که منعکس‌کننده چالش‌ها و سختی‌های شخصیت‌هاست. اما معتقدم که این تصویر غیرمنصفانه است. زیرا می‌دانم که اگر کسی فیلمی درباره زندگی من بسازد، نمی‌خواهم که فقط خاکستری و کسل‌کننده به‌نظر برسد؛ چون حتی زمانی که روزهای سختی را پشت‌سر می‌گذارم، آن‌زمان هم هنوز رنگ‌ها را می‌بینم، هنوز زیبایی را می‌بینم. فکر می‌کنم که ما سعی کردیم این را در سبک فیلم آنورا منعکس کنیم. حتی در زمان‌های سخت، من هنوز رنگ و زیبایی را در زندگی می‌بینم. هدف ما این بود که با برجسته کردن زیبایی محیط اطراف‌مان و استفاده از تکنیک‌های کادربندی پرچرب‌وجوش، این دیدگاه را در فیلم خود به تصویر بشکیم.

«آیا مواقعی وجود داشت که شما روزهای سخت خود را مسپری می‌کردید که بتوانید به آن اشاره کنید و بگویید، اما من هنوز زیبایی‌های اطرافم را می‌دیدم؟ من در اوقات دیوانه‌کننده و اغلب خودخواسته‌ای بودم. می‌دانید من در دهه‌ی ۲۰ زندگی‌ام به مواد افیونی اعتیاد داشتم اما همیشه امید برای ترک‌کردن داشتم. این امید، انگیزه‌ام برای پاک شدن بود و یکی از دلایل اصلی‌ای که تلاش کردم پاک شوم، فیلم‌ساختن بود.

«من نمی‌خواهم اصلاً داستانتان را لو دهم، اما پایان «آنورا» قدرتمند است و واقعاً تأثیرگذار است. هدف‌تان از آن پایان‌بندی تأثیربرانگیز، چه بود و به دنبال چه بودید؟

این سکانس برایم بسیار مهم بود. برایم پایان‌بندی، مهم‌ترین بخش از تجربه‌ی سینما‌رواست؛ زیرا آنجا جایی است که شما مخاطبان را رها می‌کنید و چیزی که آن‌ها درباره‌اش لحظاتی بعد در پیاده‌رو صحبت خواهند کرد، همان لحظه است. فکر می‌کنم این یک لحظه‌ی صمیمیت است که قبلاً در فیلم ندیده بودیم. آنجا یک تخلیه هیجانی وجود دارد. شنیدن تعابیر صحنه‌ی آخر بسیار جالب است. ما این سکانس را به این ترتیب طراحی کردیم. واقعاً هیچ پاسخ محکمی در مورد آنچه در آینده در زندگی آنی اتفاق می‌افتد، به شما نمی‌دهد. این واقعاً به مخاطب در آن نقطه بستگی دارد که به‌نوعی پایان را خودش بنویسد و این واقعاً باورکردنی است که شاهد آنچه اتفاق افتاده است باشیم.

گفت‌وگوی هنر و ورزش

درباره پوستر باشگاه النصر برای دیدار با استقلال



مسعود شاه‌حسینی
خبرنگار گروه فرهنگ

در هفته بازی‌های لیگ نخیکان آسیا، تنها نماینده باقی‌مانده ایران در این بازی‌ها، میزبان تیم النصر عربستان است. تیمی با ستارگان بسیار که کریستیانو رونالدو، فوق‌ستاره پرتغالی را در اختیار دارد که همین آمدن یا نیامدنش به تهران از مدت‌ها پیش از بازی در سرخط رسانه‌ها قرار داشته است. یکی دو هفته‌ای است که باشگاه کاری دیگر کرده که جنس اش فوتبالی است اما رنگ و لعاب هنری دارد. صفحه اینستاگرام این تیم، به مناسبت بازی سرنوشته‌ساز با استقلال با الهام از فیلم «درباره‌ی» ساخته اصغر فرهادی، از پوستر برای این بازی رونمایی کرده است. هر دو تیم از مرحله گروهی لیگ نخیکان صعود کرده‌اند و به مرحله حذفی رسیده‌اند. النصری‌ها حالا باید در آزادی به مصاف استقلال بروند. در پوستر که باشگاه النصر برای این بازی طراحی کرده، از «درباره‌ی» که یکی از فیلم‌های شاخص سینمای ایران است، الهام گرفته است تا با تلفیق هنر و سینما، پیام و ارزش‌های خود را به فوتبال‌دوستان منتقل کند. طراحی گرافیکی این تیم برگرفته از پوستر اصلی فیلم «درباره‌ی» است. همان سکلس پیش از وقوع ماجرای اصلی غرق‌شدن الی که شخصیت‌ها دور هم جمع شده‌اند و پانتومیم، بازی می‌کنند. تیم گرافیکست النصر نیز همین پوستر پانتومیم‌سازی را به‌نوعی بازآفرینی کرده است. همانند فضاسازی فیلم که شخصیت‌ها لحظات خوش مسافرتشان را کنار یکدیگر می‌گذرانند، در پوستر نیز همین حال‌وهوا و چه‌بسیار بیشتر وجود دارد. نوعی بازی خلاقانه با تم و درون‌مایه رقابت در یکی از ورزش‌های محبوب در هر دو کشور که به هنر سینما نیز پیوند خورده است. در فیلم نیز شخصیت‌ها بر سر اینکه چه کسی اجرای بهتری دارد و چه کسی بهتر حدس می‌زند، رقابت می‌کردند. حدود دو هفته پیش هم باشگاه النصر برای دیدار با پرسپولیس، پوستر طراحی کرده بود که در آن نیز از چند سکانس از فیلم‌های ماندگار فیلم‌های عباس کیارستمی به چشم می‌آمد. پوستر برای الهام از فیلم‌های «زیر درختان زیتون» و «کلرآب» طراحی شده بود و آنقدر بدیع و خلاقانه بود که تحسین علاقه‌مندان به فوتبال و دوستداران سینما را در پی داشت. آنچه رویکرد باشگاه النصر به تقابل‌هایش با نمایندگان فوتبال ایران را متفاوت می‌کند، وارد کردن حوزه ورزش و در اینجا فوتبال و زمین چمن، به قلمرو هنر و زیبایی‌شناسی است. برای باشگاهی که با نگاهی ظریف، هوشمندانه و خلاقانه، از گنجینه سینمای همسایه‌اش، که ازقضا در فوتبال از دیرباز رقبای سنتی بوده‌اند و در عالم سیاست هم سیاستمداران‌اش در سال‌های اخیر تنش و اختلاف بسیار داشته‌اند، وام گرفته و رقابتی فراتر از مستطیل سبز رقم زده است، برای ورزش پول‌ساز فوتبال یک ارزش و اعتبار علی‌حده است و وجد و هیجان هواداران پرشور آن را دوچندان می‌کند، از آن‌سو این حرکت کنجکاوی دوستداران سینما را نیز برمی‌انگیزد. این پیوند خلاقانه، احترامی آشکار به فرهنگ و هنر یک سرزمین است و جلوه‌ای تازه به رویارویی‌های ورزشی بخشیده است. چه آنکه در عصر کنونی نیز مدت‌هاست ورزش محدود به خود ورزش، رقابت ورزشی و کسب جام و افتخار نیست و در پس‌پشت آن جریان‌های جدی‌تری وجود دارد که یک شمه‌اش همین استفاده خلاقانه از دستاوردهای هنری یک کشور است. این آمیزش هنر و ورزش، گواهی است بر شناخت عمیق از فرهنگ ایران و قدرت نفوذ سینمای این سرزمین. کاری که باشگاه النصر انجام داده، مثال عینی و عملی همان چیزی است که باشگاه‌های فوتبال ما روی سردرشان می‌زنند؛ باشگاه فرهنگی ورزشی... اینکه باشگاه‌های ایرانی هنوز بر وجه ستیزانه، سلیبی، مضحکانه و تحقیرآمیز نمادهای فرهنگی قبایشان تأکید می‌کنند و اینکه فرهنگ هست یا نه، در این چند سطر نمی‌گنجد اما کاری که النصر انجام داده، هم درس آموز است و هم بستری برای بسط ایده گفت‌وگوی فرهنگی از طریق ورزش.

